



تبعیت از رأی مردم کی و کجا؟

سیره اهل بیت علیهم السلام

در همراهی و عدم همراهی با اکثریت

جواد سلیمانی

اشاره:

برای شناخت جایگاه مردم و داشتن حدود و صغور آن باید به قرآن و سنت مراجعه کنیم. قرآن و سنت برای هدایت مردم و کمال و سعادت آنهاست: «إِنَّا جَعَلْنَا بِنَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف، ۷) و پیامبران در این زمینه مجاهدت‌های زیادی کردند.

عبارتی که درباره سیدالشهداء(ع) آمده این چنین است: «بَدَّلَ مَهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتْ تَقْدُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةُ الضَّلَالَةِ» لذا می‌توان گفت هیچ مکتبی مانند اسلام برای مردم سرمایه‌گذاری نمی‌کند و بهترین انسان‌ها را فدای هدایت آنها کند. لذا هدایت مردم یکی از اصول مهم دین اسلام می‌باشد و هدایتی اصیل و پایدار می‌باشد.

اُتمه اظهار تنها به دنبال هدایت دنیوی نیستند بلکه به دنبال سعادت ابدی آنها هستند. در تعالیم اسلامی دستوراتی که برای ارتباط انسان با دیگران و یا ارتباط با خود وجود دارد که مربوط به دنیاست می‌توان با داشتن نیت صالح و قریبه الی الله چهره اخروی به آنها داد.

معیار مشروعیت حاکمان اسلامی به نصب الهی آنان می‌باشد و اکنون که در زمان غیبت به سر می‌بریم، نصب حاکمان از طریق نصب عام می‌باشد یعنی با توجه به فرمایشات اهل بیت(ع)، کسی که معدل تقوا و اسلام شناسی و فقاہت و عدالت و مدیریت را بیش از دیگران دارد،



در تاریخ اهل بیت(ع) نیز شاهدیم که اکثریت با امام جامعه مخالفت می‌کنند، اما امام همچنان امام است و مشروعیت دارد. حال ممکن است سؤال شود: اگر مردم در مشروعیت حاکم نقشی ندارند، پس نقش ایشان چیست؟ باید گفت: رأی مردم نقش مقبولیتی داشته و زمینه اعمال را برای مردم فراهم می‌آورد. بنابراین سیره اهل بیت(ع) به دو دسته همراهی با رأی اکثریت و مخالفت با آن تقسیم می‌شود که می‌توان به شش مورد از آن اشاره کرد.

می‌تواند حاکم جامعه اسلامی باشد و خبرگان باید چنین شخصی را کشف کنند. رأی مردم در این مسأله موجب فعلیت یافتن و مقبولیت چنین حاکمی می‌شود. یعنی کشف خبرگان از طرفی و بیعت مردم با ایشان از طرف دیگر باعث تحقق حاکمیت اسلامی می‌شود. لازمه این بیان آن است که معیار مشروعیت حکومت اسلامی به رأی اکثریت نیست. شاید در مواردی مردم به هر دلیلی با حاکم اسلامی بیعت نکنند، این امر دلیل بر عدم مشروعیت وی نمی‌شود.

موارد موافقت اهل بیت (ع) با اکثریت مردم

با رجوع به تاریخ اسلام، چهار مورد را می‌توان یافت که اهل بیت (ع) با اکثریت مردم همراه شدند و از مردم تبعیت کردند: سقیفه، بیعت با حضرت علی (ع) در ابتدای حکومت، جریان حکمیت در جنگ صفین و ماجرای صلح امام حسن (ع).

اولین مورد از موافقت اهل بیت (ع) با نظر اکثریت، در سقیفه است. فرآیند سقیفه در روزهای آغازین با عدم همراهی اکثریت مردم بود، اما بعد از چند ماه تبدیل به اکثریت شدند. اهل بیت (ع) در سقیفه قدری مقاومت کردند اما وقتی عدم همراهی مردم را دیدند، امام علی (ع) هم همراه شد. آیا این حرف به این معناست که حضرت خود را حاکم مشروع نمی‌دانست؟ خیر! ایشان فرمودند: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي حَقَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَى» (خطبه سوم نهج البلاغه) ابوبکر لباس خلافت را بر تن کرد در حالی که می‌دانست من محور خلافت هستم.

دلیل مقاومت اهل بیت (ع) و عدم بیعت و همچنین مقاومت تاریخی و حمایت از ولایت توسط حضرت زهر (اس) خود دلیل بر این می‌باشد که رأی اکثریت، مشروعیت (حقانیت) نمی‌آورد. اینکه حضرت زهر (اس) می‌فرمایند: «وَ مَا الَّذِي تَقَمُّوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللَّهُ نَكِيرٌ سَنِيْفُهُ، وَ قَلَّةٌ مُبَالَاغَةٌ بِحَنَفِهِ، وَ شِدَّةٌ وَطَاطِيَةٌ، وَ نَكَالٌ وَ قَعْتِيَّةٌ، وَ تَنْمَرَةٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.» (بخشی از خطبه حضرت زهر (اس) در جمع زنان مدینه) یعنی آنها چه برتری بر حضرت علی (ع) داشتند؟ والله آنها بر شمشیر برنده او و بی‌اعتنایی ایشان و در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنگجویی، و ضربات درهم شکننده‌اش بر دشمن! ایراد می‌گرفتند.

یعنی حضرت زهر (اس) این رفتار را نوعی انتقام از حضرت علی (ع) می‌داند و حاکمیت را مشروع نمی‌داند. یا سخن حضرت زهر (اس) در خطاب به مردم که می‌فرمایند: «اشرکت بعد الايمان» یعنی با این بیعت شرک آوردید. دلیل بر این می‌باشد که نظر اکثریت مردم، مشروع نمی‌باشد. اما با این وجود امام علی (ع) با همین مردم همراهی نمودند. چراکه با جنگ بر سر قدرت، دین مردم تازه‌مسلمان به خطر می‌افتد. دوم اینکه این اختلافات موجب نابودی اصل و اساس اسلام می‌شد و شهرهای مختلف هم از اسلام روی برمی‌گرداندند. بنابراین حفظ مصلحت اسلام و بقای شریعت حداقل در اصول و فروع دیگر بخشی از مصلحت پیروی از احکام اسلام نصیبشان شود و تکامل نسبی پیدا کنند.

در ماجرای بیعت با حضرت علی، هنگامی که حضرت بعد از ۲۵ سال به حکومت رسیدند، فرمودند: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَيْفِ ظَالِمٍ، وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لَأَقْبَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (نهج البلاغه خطبه سوم) یعنی اگر نبود حضور آن جمعیت و تمام شدن حجت با وجود یار و یاور و اگر نبود که خداوند از دانایان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده رضایت ندهند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر شانداش می‌انداختم. بنابراین اکثریت مهاجر و انصار، موجب قبولی و پذیرش خلافت توسط حضرت امیر شد. البته راز پذیرفتن صرفاً به دلیل خواست مردم نبود، بلکه آن عهد و پیمانی بود که خداوند از علما داشت و حضرت هم به آن تصریح می‌فرمایند. آن زمان فعلیت نیافته بود اما

الان با حضور مردم برای گرفتن حق مظلوم از ظالم و تحقق اسلام واقعی فعلیت یافت. یعنی بسط ید و قدرت اعمال حکومت و پیاده‌سازی احکام دارد.

همراهی دیگر اهل بیت (ع) با مردم در جریان حکمیت است. در جنگ صفین می‌توان گفت بیشتر از نیمی از لشکر خواستار پذیرش حکمیت توسط حضرت بودند. وقتی آنها ورق‌های قرآن را بالای نیزه دیدند و گفتند قرآن بین ما حاکم باشد، با وجود تبیین و روشن‌گری حضرت و توجیه فریب معاویه و عدم موافقت مردم، حضرت ماجرای حکمیت را پذیرفتند چراکه در صورت عدم پذیرش، جان حضرت به خطر می‌افتاد و دین اسلام در همان سال ۳۷ هجری قمری نابود می‌شد و قدرت نوظهور اسلام نیز رو به افول می‌رفت. حضرت پذیرفت تا مردم بفهمند که ادعای معاویه که به قرآن پایبند هستم، دروغ است. اتفاقاً همین هم شد و مردم بعد از حکمیت فریب معاویه را متوجه شدند.

مورد چهارم صلح امام حسن (ع) بود. ایشان صلح را پذیرفت و تصریح می‌کند که چون اکثریت مردم خواستند من بپذیرم. وقتی با اعتراض شیعیان مواجه می‌شود، می‌فرماید: من دیدم اگر این جنگ اتفاق بیفتد، همه شما کشته می‌شوید و دیگر فریادزنی نمی‌ماند که از اسلام ناب دم بزند. مشاهده می‌شود که معیار، بقای اسلام بوده چراکه ماهیت حکومت اسلامی هدایت است نه استبداد و با نابودی و اضمحلال اسلام، مسیر هدایت بشریت نابود می‌شود.

از همین‌رو موضوع تعهد حکومت اسلامی، برای حاکم اسلامی، امت مسلمان و مؤمن است. یعنی هرگاه امت مؤمنی تشکیل شود و امام خود را پیدا کند و با او بیعت شود، حکومت اسلامی محقق می‌شود. و گرنه امام جامعه با شمشیر چنین نمی‌کند و در طول تاریخ هم دیده نشده است. لذا هر جا بیعتی با امام جامعه دیده شده، حاکم اسلامی نیز اقدام به تشکیل حکومت کرده است. نمونه بارز این مدعی تشکیل حکومت اسلامی حضرت رسول بعد از بیعت مردم مدینه با ایشان بود. در زمان امام علی (ع) بعد از ۲۵ سال خانه‌نشینی نیز همین‌گونه شد. چنین سخنی به این معنا نیست که اگر اکثریت نیامدند، اساس تشکیل حکومت اسلامی نامشروع است یا اگر امام اقدامی برای تشکیل حکومت انجام دهد، خلاف کرده است.

موارد مخالفت اهل بیت (ع) با اکثریت مردم

متأسفانه بعد از جریان حکمیت، علیرغم روشن‌گری‌های حضرت علی، مردم ایشان را همراهی نکردند و همین امر باعث شد معاویه از فرصت پیش‌آمده استفاده کرده و به بصره حمله کند و محمد بن ابی‌بکر را به شهادت برساند. اما با وجود نافرمانی مردم، حضرت حکومت را رها نکردند و در صدد حفظ آن برآمدند؛ چراکه ایشان حاکم مشروع بوده و از همین جاست که می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَيْتُهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَمَيْتُهُمْ وَ سَمَيْتُونِي فَأَبْدَلْتَنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدَلْتَهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي» (خطبه ۲۵ نهج البلاغه) یعنی: پروردگارا، من اینان را به ستوه آوردم، و اینان نیز به ستوهم آوردند، خسته‌شان کردم و مرا خسته کردند. پس بهتر از ایشان را به من ارزانی دار، و بدترین را بر ایشان بگمار.

با این وجود حضرت حکومت را حفظ کرده و احکام اسلامی را در آن پیاده می‌کند و وجود اقلیت مخالف دلیل نامشروع بودن و اسقاط

اسلام و امت مسلمین و دیگری حفظ اسلام و مصلحت بالقوه مسلمین. همگی به مردم بازمی‌گردد. چون اسلام را اهل بیت(ع) برای هدایت خود مردم می‌خواهند. یعنی حفظ اسلام و مصلحت مردم می‌باشد که دلیل بر صلح و یا جنگ می‌شود حال خواه همراهی اکثریت را به همراه داشته باشد و یا نداشته باشد. به عبارت دیگر حاکم اسلامی همچون خداوند برای خود نفی

نمی‌خواهد. اولیای الهی

حکومتشان حکومت

الله است و از

باب خلیفه‌اللهی

حکومت می‌کند. چنانچه در آیات

قرآن نیز آمده که اگر

رسول خدا

هم حکمی

بر خلاف

حکم خدا

بگوید رگ گردنش رامی‌زنیم:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ

بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» حاقه،

۴۴ تا ۴۶) بنابراین ماهیت حکومت

اسلامی خیر رساندن به مردم

است. از همین رو اسلام

توصیه می‌کند شما

مصلح خود را به

دست این فرد

پسپارید: «الَّتِي

أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب، ۶) چراکه امام برای

هدایت مردم از جان، مال و آبروی خویش برای هدایت

مردم هزینه می‌کند. لذا در زمان غیبت که فردی معدل

علم و عدالت و تدبیر و اسلام‌شناسی را بیش از دیگران

دارد، باید مردم او را بر خود مقدم بدانند. لذا در تعارض و

تزاخم بین مردم و حاکم در تشخیص مصالح و مفاسد،

تشخیص ولی جامعه مقدم است اما خود ولی جامعه

ارزیابی می‌کند: اگر امروز تبعیت کند، برای آینده‌شان

مفید باشد، با رعایت اصول از مردم تبعیت می‌کند. اما

اگر در جایی تبعیت از رأی مردم موجب نابودی آینده

اسلام و مسلمین می‌شود، در مقابل اکثریت مقاومت

می‌کند. مانند آنجا که پدر خانواده یا پزشک، در برابر

بیماری تسلیم بیمارانشود. این مقابله دو صورت است:

یکی مخالفت در اصل درمان و دوم مخالفت در روش

درمان و نوع دارو. در هر صورت صلاح و فساد خود فرد

در نظر گرفته می‌شود. در مواردی با آنها مدارا می‌کند

و در مواردی که حفظ جان مطرح است مخالفت قاطع

می‌کند.

حکومت ایشان نمی‌باشد و همین مخالفت و نافرمانی مدنی مردم به حد شورش و جنگ با حکومت نرسید. لذا برای امنیت جامعه و حفظ مرزها و اجرای حدود در قوه مجریه و قضاییه قدرت داشت. این نشان می‌دهد اگر اکثریت جامعه مخالف حکومت اسلامی باشد، امام علی(ع) باید کنار می‌رفت اما همین اندازه که می‌تواند احکام اسلام را پیاده نماید، حجت باقی است.

این مسأله‌ای نیست که فقط در حکومت حضرت اعمال شده باشد، بلکه تمامی جوامع این چنین است. کسانی که دم از دموکراسی می‌زنند، منتخبین مردم گاه از بین ۵۰ درصد مردم هستند و گاه قوانین مصوب نصف به علاوه یک تصویب می‌شود، با اینکه نزدیک به نیمی از جامعه موافق نیستند اما اعمال حاکمیت صورت می‌گیرد و حکومت تعطیل نمی‌شود.

در هیچ یک از جوامع در طول تاریخ حکومتی وجود نداشته که همراهی و موافقت صددرصدی مردم را به همراه داشته باشد و ابقای حکومت و اجرای قوانین بسته به اهداف حکومت است که حاکم تا چه اندازه توان استقامت در برابر مخالفین را دارد.

مورد دیگر قیام امام حسین(ع) است. وقتی اکثریت

مردم می‌گویند ما نعمان بن بشیر را از شهر بیرون

می‌کنیم و با تو بیعت می‌کنیم، حضرت در نامه به

آنها نوشت: «وَلَعُمْرَىٰ مَا الْأَمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ،

الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ» (ارشاد شیخ مفید -

مثیر الاحزان، ج ۱، ص ۲۶) امام نیست مگر اینکه دعوت

به دین کند. یعنی امامت از آن من است. سپس پیک

می‌فرستد و قیام می‌کند تا به حاکمیت برسد. در عین

حال علم به شهادت خود دارد. حال این سؤال به وجود

می‌آید که با علم به شهادت چه فایده‌ای بر این قیام

ایشان مترتب است؟ امام هدفی برای آینده دارد. آن

زمان تاریخ حکومت اسلامی زمینه تحقق نداشت اما

اگر امام قیام نمی‌کرد و مکتب اسلام ناب را تبیین

نمی‌کرد، اسلام برای همیشه نابود می‌شد. امویان

موفق می‌شدند اسلام خود را تثبیت کنند و آرام آرام

پایان اسلام الهی را اعلام کنند. کما اینکه وقتی سر

امام حسین(ع) را مقابل یزید گذاشتند او گفت: «لِعِبَتِ

هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ» (حیاه الامام

الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۷، ج ۳، ص ۳۷۷) یعنی

اینان پایان اسلام را می‌خواستند اما خون سیدالشهدا

نگذاشت. یعنی اکثریت اشتباه می‌کرد اما حفظ اسلام

اقتضاء می‌کرد قیام کنند تا مسیر هدایت انسان‌ها و در

نهایت فلسفه خلقت پوچ نباشد.

بنابراین در چهار مورد اهل بیت(ع) با رأی اکثریت

موافقت و در دو مورد مخالفت کردند. دلیل این رفتار را

می‌توان در دو دلیل مطرح کرد؛ یکی مصلحت بالفعل



لذا در زمان غیبت که فردی معدل علم و عدالت و تدبیر و اسلام‌شناسی را بیش از دیگران دارد، باید مردم او را بر خود مقدم بدانند.